

(( بسمه تعالی ))

نام: سیماناز

نام خانوادگی: گلابی بجستانی

سن: ۲۵ سال

تحصیلات: کارشناسی ارشد مهندسی اکتشافات معدن

نام اثر: پرفسور آریتا و تورشا

همه جا سرد و مه گرفته بود. به سختی همه چیز به چشم می خورد. صداهای مهیبی به گوش می رسید. آریتا به سختی بلند شد. هنوز کفشش زیر سنگ های مشکی گیر کرده بود. باید هرچه زود تر فرمولو پیدا می کرد. صدا نزدیک و نزدیک تر می شد. بلند داد می زد آریتا!!! آآآریییتا!!! ...

سریع پاشو از داخل کفش بیرون کشید و پابرهنه دوید. انقدر دور شد که نمیدونست کجاست. بلند داد کشید من باید به همه می گفتم. من باید می گفتم. نور سفیدی از بالا روی صورتش افتاد. تورشا روی یک جسم عظیم الجثه به طرفش اسلحه ای که پر از حشره های وحشی بود نشانه گرفت. آریتا به سرعت فرار کرد.

تورشا چنان با تمسخر در بلند گویی که در دستش بود گفت: این همون علم خودته پرفسور آریتا ببین چی کار کردی!!؟ حالا چرا فرار می کنی؟ نوبته خودته گونه ی تو کمه! باید مثل قدیم پیش خودم بیای.

پرفسور انقدر دوید از آزمایشگاهی که داشت دور شده بود. علف های هرز به دور پاهای آریتا حلقه زدند. به طرف دالان روی گل و لای کشیدنش. درخت اصلی گفت چه حسی داری!!؟ همه چیز به خاطر اشتباه تو بوجود اومد. فهمیدی دستیار از علم برای کارهای پلید استفاده میکنه. سکوت کردی.

همه بهت گفتن اخراجش کن. گفتمی چنین چیزی نیست.

چقدر از گونه ی تو هنوز وجود داره. آره خودتو میگم چند هزار انسان یا بهتره بگم چند انسان؟! دوستات نیستن!!؟ نصف شهرها از آب پر شده. گونه های گیاهی از بین رفتن. همه جا مه شده. چند ماه شده که هوا روشن نیست.

بهت میگم بیا جلو.

آریتا که توان نداشت بلند بشه. درخت با شاخه های عظیم و خشکی که داشت محکم به دیوار دالان پرتابش کرد. گفت زیر پاتو ببین. جایی که ایستادی تنها همین جاست که تمام اتفاقات شهر ها قابل دیدنه.

میبینی شهرها پر از ویروس های عظیم الجثه شدند. به نظرت طولشون به چند متر میرسه؟! آهای با توام ۱ متر، ۲ متر یا ۲۰ متر فقط تو این کارو کردی. پرفسور با ترس و تعجب گفت نه اصلا کار من نیست. تورشا دستیارم تمام تحقیقاتی که روی نظریه دانشمند پیشین تسلا کار می کردم رو دزیده. با چوب های خشکی که داشت محکم به صورتش کوبید و گفت بگو چه آزمایشاتی انجام میدادی.

روی نظریه های آتش سرد و اوسیلاتور که دانشمند پیشین تسلا ارائه کرده بود تحقیقات انجام می دادم. که برای انسان و بشر خیلی هم مفید واقع می شد. ولی تورشا تمام تحقیقاتم رو عوض کرد و باعث شد ویروس های زندانی شده در قطب جنوب وارد محیط شدند. یخ های قطب هر روز در حال ذوب شدن هستند. هر چه سریع تر باید به آزمایشگاه برگردم تا بتونم همه چیز رو به حالت قبل برگردونم.

آتش سرد، برای تمیز شدن انسان و محیط تحقیق می کردم که طبق نظریه گفته بود باعث تمیزتر شدن هست بلکه برای مصارف دارویی نیز کاربرد دارد. همچنین این وسیله می تواند فرد را در سردترین شرایط گرم نگه دارد و حتی بعد از هر بار استفاده مقدار قابل توجهی اوزون تولید می کند.

اوسیلاتور تسلا رو برای ازبین بردن بیماری ها تحقیق می کردم.

پرفسور به درخت اصلی گفت: همه چیز از اتمها تشکیل شده است و هر شی یک فرکانس طبیعی دارد که با آن در حال ارتعاش است. اگر دستگاهی، فرکانسی معادل فرکانس ارتعاش این ذرهها تولید کند، سیستم با دامنه ای بزرگتر پاسخ خواهد داد که این پاسخ می تواند بسیار مخرب باشد.

یک مثال واقعی برایت می گویم مخرب بودن امواج مکانیکی، فروریختن پل تاکوما است. این پل وقتی بادی ضعیفی می وزید امواجی با فرکانس رزونانس پل تولید کرد، در کمال تعجب فروریخت چون هم فرکانس بودند. خب نظریه تسلا بیان کرده برای ازبین بردن بیماری ها کاربرد دارد. اگر امواج اوسیلاتور با امواج بدن هماهنگ شود، می تواند بیماری های متعددی را درمان کند. پرفسور به درخت اصلی گفت: فقط برای پیشرفت و زندگی بهتر انسان ها تلاش کردم. درخت اصلی گفت برو، ۳ روز زمان داری تا شرایط به حالت قبل برگردد.

الان فقط علم، ویروس و باکتری در شهر وجود دارد. ولی از عشق و محبت شهر خالی شده. انسانیت نیست چون انسان ها هم به لطف دستپارت تورشا کم شده.

این علم بیش تر از سود زیان داشت. دستپاری انتخاب کردی که طماع بود. با تحقیقات تو دستگاه های ضد بشر دوستانه درست کرد تا به قدرت برسد. اگر تا سه روز نتوانی اوضاع را درست کنی خودت هم محو میشی.

آریتا نفس زنان می دوید. همه جا پر از ویروس و باکتری بود. نه نه به من دست نزن. خدای من نه دستم؟! دستم داره سیاه میشه. سریع تر به دویدن ادمه داد. تا رهاش کنه. پرفسور سریع پیراهنش رو پاره کرد دوره دستش پیچید. دستش سیاه شده بود. نه نه داره میفته.

خدای من نظام طبیعت با کارهای تورشا در حال از بین رفتنه. چی کار کنم. باید خودمو سریع به آزمایشگاه برسونم.

تورش‌ا وارد آزمایشگاه من شده. همه جا پر از حشره های وحشی شده. چی کار کنم؟! چی کار کنم؟! به جمع کردن چوب و برگ های خشک مشغول شد. آریتا انقدر فشار داد تا شبیه توپ بشه. با کبریتی که تو جیبش بود. آتششون زد و داخل آزمایشگاه پرتاب کرد. حشره ها فرار کردند. اما تورشا هنوز در آزمایشگاه بود. پرفسور سریع وارد آزمایشگاه شد. داخل کشو ها زیر میز همه جا دنبال فرمول میگشت تا بتونه همه چیز به حالت قبل برگرده. برگه ها دست دستیارش بود. تورشا گفت این فرمول ها رو میخوای؟! الان میسوزونمشون.

من قدرتمند ترین فرد جهانم. آریتا گفت: به این قدرت نمیگن. تو تنهایی، برای کدام انسان ها میخوای قدرت خودتو به نمایش بذاری؟! همه رو از بین بردی. دیگر هیچ چیزی باقی نداشتی.

تورش‌ا، بلند خندید، ویروس ها و باکتری ها هستند. جای انسان ها رو پر میکنند. از انسان ها قوی ترند و چیز زیادی هم نمی خواهند. پرفسور گفت اشتباه میکنی این ها در حال استفاده از خودت هستند. تحت فرمانشون هستی بدون این که متوجه بشی. پشتت دسته دسته باکتری ایستاده. یکی هم پشت سرت چسبیده. هرکاری بخواد انجام میدی.

ناگهان دستیار به خودش اومد و بلند گفت منو نجات بده. دارن منو از بین میبرن. بیا این برگه هاتو بگیر. سرجات بمون برات پرت میکنم. آریتا هم سریع در هوا گرفت اما یک صفحه در دهان یک باکتری افتاد و بلعید.

آریتا سریع از آزمایشگاه دور شد. باخودش تکرار می کرد من بدون صفحه ی بلعیده شده هم میتونم بسازم. فقط تنها راهش همین بود. از هر جایی در شهر وسایلی که از بین رفته بود، قطعات سالم رو پیدا کرد. شروع کرد به ساختن دستگاه، سریع درست کرد و با خودش به مرکز شهر برد به برق زیادی نیاز داشت. تا کار کنه. کابل های برق رو وصل کرد دکمه روشن رو زد. هیچ اتفاقی نیفتاد. چندین بار لگد های محکم به موتورش زد تا کار کنه. فقط تو میتونی همه چیز رو درست کنی. دستش رو از روی حرکت اهرم برداشت. ناگهان دستگاه با نور زیاد به دور خودش چرخید. با خوش حالی گفت آره آره خودشه. دور آریتا همه چیز در حال چرخش بود. زمان داشت به غفب بر میگشت.

پرفسور براتون بسته پستی آمده امضای شما را نیاز دارن. پرفسور لطفا از خواب بیدار شوید. آریتا در حالی که خواب نبود چشمانش را باز کرد با لبخندی که داشت بسته را تحویل گرفت. تمام تحقیقاتش را از بین برد تا فاجعه ای که پیش آمد تکرار نشود. فقط پرفسور آریتا از تمام اتفاقاتی که افتاده بود خبر داشت.

و اما در آخر علم برای پیشرفت بشر و بهبود زندگی انسان ها سودمند واقع شده است. اگر ما از نظریه ی دانشمندان در علم برای هدف های شوم و غیر انسانی بهره بگیریم. اول از همه خود شخصی که در این راه پست و شوم قدم گذاشته است از بین می رود. که فقط با عقب بردن زمان میتواند خودش و دیگران را نجات دهد.

همیشه اول باید به آخرش فکر کرد زیرا بشر هنوز نتوانسته زمان را به عقب ببرد.

این داستان و نمایی اسامی آن تخیلی می باشد و از ذهن نویسنده گرفته شده است.

داشمند پیشین نیکولا نسلا نظریه های با ارزشی ارائه کرده است. تمام نظریه هایی که در داستان آورده شده واقعی می باشد. که در روسیه از نظریه اوسیلاتور تسلا برای درمان بیماری استفاده می کنند. و مثال به کار گرفته شده در زمان تسلا برای تخریب پل واقعی می باشد.

در لایه منجمد دائمی اعماق زمین ویروس ها زندانی هستند، با ذوب شدن یخ های قطب اگر همچنان به ذوب شدن خود ادامه دهند احتمال دارد دوباره ویروس های باستانی بیدار شوند و شیوع پیدا کنند.. از سوی دیگر، این ویروس های باستانی تقریباً ۳۰ برابر بزرگتر از ویروس های معمولی هستند و از نظر اندازه بیشتر شبیه به یک باکتری است. هیچ شکی نیست که یک روزی این ویروس ها پدیدار خواهند شد اما همین حالا ویروس های زیادی در حال گردش در میان حیوانات زنده هستند که باید ویروس های یخ زده را در قسمت های آخر لیست نگرانی هایمان قرار دهیم.

سوره علم برای همه